

## بررسی تطبیقی ابلیسانه‌های خلیل حاوی و فروغ فرخزاد

ثریا رحیمی\*

دانشجوی دکتری زبان و ادبیات عربی دانشگاه تربیت مدرس

کبری روشنفکر

دانشیار گروه زبان و ادبیات عربی دانشگاه تربیت مدرس

(از ص ۲۳ تا ۴۳)

تاریخ دریافت: ۱۳۹۷/۰۴/۱۷، تاریخ پذیرش: ۱۳۹۷/۱۲/۰۱

### چکیده

پیش‌زمینه دینی حضور ابلیس در داستان آفرینش و عصیان او زیرساختی است که تصویرساز گناه، شرارت و لعنت ابدی در اذهان است. اما گاهی نویسندگان با برهم زدن دلالت‌های مألوف و با آشنایی‌زدایی از نام‌هایی چون ابلیس، به بازآفرینی اسطوره‌های دینی در قالبی نو و مفهومی گاه در تقابل با درون‌مایه نخستین آن می‌پردازند که چندان با باور عمومی سازگار نیست. پژوهش حاضر، با تکیه بر این بعد ادبیات در آشنایی‌زدایی از مفاهیم مألوف، با تکیه بر روش تحلیل متون باز که شرط اثرگذاری و اثرپذیری را در نظر نداشته و تجزیه آثار هنری را به منابع و تأثیرات، به منزله تجاوز به تمامیت و معنی آن‌ها می‌داند، به واکاوی نماد ابلیس در سروده‌های خلیل حاوی و فروغ فرخزاد می‌پردازد که با خوانشی دیگرگون از این نماد، مرزهای مقدس مفاهیم دینی را درنوردیده‌اند و با کاربست چهره قرآنی این موجود و داستان‌ها و رموز مربوط به آن، به بازآفرینی ابلیس در قالبی هنری روی آورده‌اند و بیان می‌دارد که چگونه آبخورهای مشترکی چون افکار اگزیستانسیالیستی و آشنایی با آثار رمانتیک‌های غرب از یک‌سو و تلخ‌کامی‌های پی‌درپی دو شاعر در زندگی بر بیان سروده‌های آن‌دو در این مجال اثرگذار بوده است، به گونه‌ای که شعر فروغ را، فریاد انسانی در بند و شعر خلیل را، ندای وطن‌گرایی به بن‌بست رسیده ساخته است.

**واژه‌های کلیدی:** ادبیات تطبیقی، شعر معاصر عربی و فارسی، ابلیسانه‌ها، خلیل حاوی، فروغ فرخزاد.

## ۱. مقدمه

داستان آفرینش، در سرآغاز خلقت انسان با حضور شیطان و اغوای او همراه است. قرآن کریم در لابه‌لای آیات خود، پرده از حضوری بر می‌دارد که در آن ابلیس، در لوای موجودی گستاخ، متمرّد و اهریمنی، در ستیز با انسان جلوه‌گر می‌شود. او نخستین شخصیتی است که ماهیت خود را به‌عنوان ملاک برتری در برابر انسان مطرح نمود و با سرباز زدن از فرمان پروردگار، سجده در مقابل آدم را نپذیرفت. این پیش‌زمینه دینی در ناخودآگاه جمعی موجب شده هرگاه نامی از ابلیس به میان آید، تصویری از گناه، رانده شدن و شرارت در اذهان شکل گیرد. اما گاهی نویسندگان با بر هم زدن این قرائن و با آشنایی‌زدایی از نام‌هایی چون ابلیس که سمبل عصیان‌اند، دست به آفرینشی دوباره می‌زنند که با باورهای عمومی سنخیت ندارد. پژوهش حاضر، با تکیه بر این بعد ادبیات در آشنایی‌زدایی از مفاهیم مألوف و آفرینش دلالت‌های نو، به واکاوی نماد ابلیس در سروده‌های خلیل و فروغ می‌پردازد که با خوانشی دیگرگون از این نماد، مرزهای مقدس دینی را درنوردیده‌اند و با کاربست جنبه دینی این چهره به بازآفرینی ابلیس در قالبی جدید و دلالتی نوین، روی آورده‌اند که در آن، نماد ابلیس از مضمون قرآنی آن جدا و به تصویری هنری مبدل گشته است. در این مجال، صرفاً به بررسی دو دیوان جحیم /الکومیدیا و عصیان اکتفا می‌شود، زیرا خلیل و فروغ در این دو مجموعه به این مضمون پرداخته‌اند. علاوه بر رویکرد دو شاعر در بازخوانی متفاوت شخصیت ابلیس، دلیل دیگر گزینش این دو ادیب لبنانی و ایرانی، بن‌مایه‌های فرهنگی و اجتماعی مشابه است که بی‌شک بر مفاهیم سروده‌های آن دو اثرگذار بوده است.

این بحث مختصر، با روش تحلیل متون باز و با رویکردی تطبیقی صورت می‌گیرد که شرط اثرگذاری و اثرپذیری را در نظر نداشته، بلکه، براین باور است که «آثار هنری کلیت‌هایی هستند که در عرصه تخیل آزاد نضج گرفته‌اند و تجزیه آن‌ها به منابع و تأثیرات، به منزله تجاوز به تمامیت و معنی آن‌ها است» (ولک، ۱۳۸۹: ۸۹) و معتقد است بعد زیبایی‌شناسی باید در کانون توجه مطالعات تطبیقی باشد. در واقع، متون باز، متونی است که محدود به خوانشی واحد نیست، بلکه به خواننده این امکان را می‌دهد که به تولید معانی گوناگون بپردازد. با این توضیح، می‌توان سروده‌های خلیل و فروغ را درباره موجودی چون ابلیس، با تفسیری متفاوت از آنچه الفاظ ارائه می‌دهند، مرور کرد و وجوه تشابه و تفاوت این معانی را در قالب بیان آبشخورهای فکری آن دو بررسی نمود.

با بررسی پژوهش‌هایی که پیش‌تر در مورد مضامین سروده‌های خلیل حاوی و فروغ فرخزاد به رشتهٔ تحریر درآمده است، هیچ پژوهش مستقلی در خصوص واکاوی مضمون ابلیس در اشعار این دو شاعر یافت نشد و مضامین سروده‌های این دو نیز به صورت تطبیقی مورد بحث و بررسی قرار نگرفته است. اما، آثاری در بررسی مضامین اشعار این دو شاعر نگاشته شده که در این مختصر نیز از آن‌ها بهره جسته‌ایم. اشاره به تمام این پژوهش‌ها از محدوده بحث خارج است از این‌رو، به ذکر چند مورد اکتفا می‌گردد: ۱. «خوانش اسطوره‌شناختی «آن روزها» اثر فروغ فرخزاد از دیدگاه نورترتروپ فرای». این مقاله با استفاده از نقد اسطوره‌شناختی به بررسی کهن‌الگوها و تحلیل خاستگاه‌های فرهنگی و اجتماعی آن در شعر «آن روزها» می‌پردازد. ۲. «آرمان شهر در اندیشهٔ فروغ فرخزاد و نازک الملائکه» از حیدری و زارع با بیان عمده‌ترین دغدغه‌های فروغ و نازک که سبب پی‌ریزی شهر آرمانی گردیده، ویژگی‌های آرمان‌شهرهای این دو شاعر را برشمرده است. ۳. «أشكال التناسل الديني في شعر خليل حاوي»، اثر نجفی و یگانه با تکیه بر فراخوانی اسطوره‌های دینی در شعر حاوی به این نتیجه می‌رسد شاعر با بهره‌مندی از اسطوره‌ها، مسائل سیاسی - اجتماعی روز جامعهٔ خود را مطرح می‌نماید و با تمرکز بر بینامتنیت، متن دینی را مضمونی حزن‌انگیز می‌بخشد. ۴. ناظری و صدیقی در مقالهٔ «بررسی نمود اگزستانسیالیسم در شعر خلیل حاوی»، مؤلفه‌های مرگ‌اندیشی، رابطهٔ مرگ و گناه، توجه به زمان به عنوان محور اصلی بودن در جهان و نمود احساس ناامنی در جهان کنونی را به عنوان مدار اصلی بازکاوی باورهای اگزستانسیالیستی در شعر حاوی بررسی نموده‌اند. ۵. «ثنائية الموت والبعث في تجربة خليل حاوي»، نگاشتهٔ خطیب با بیان این‌که خیزش و مرگ، بن‌مایهٔ اصلی سروده‌های حاوی است، تأکید می‌کند این مضمون اضطراب درونی شاعر، پریشانی انسان معاصر و تلاش برای رهایی از حالت رکود را در اشعار او پی‌ریزی می‌کند.

## ۲. ریشه‌یابی واژهٔ ابلیس

کلمهٔ ابلیس در قرآن نام موجود خاصی است که از درگاه پروردگار رانده شده و گاه معادل با شیطان به معنای عام به‌کار رفته است (زریاب، ۱۳۶۸؛ ۵۹۴). در باب ریشی این کلمه دو دیدگاه کلی مطرح است: «نخست، دیدگاه محققان و به‌ویژه کسانی است که قرآن را از واژه‌های بیگانه تهی می‌دانند. این گروه برای این کلمه، ریشهٔ عربی در نظر

می‌گیرند و آن را از «بَلَس» مشتق می‌دانند. اِبلاس در عربی به معنی نومید شدن و نومید کردن است» (سیدان، ۱۳۹۴؛ ۱۵۸ به نقل از: خلیل بن احمد، ۱۴۱۰ق: ذیل «بلس»).

«دیدگاه دیگری که در این زمینه وجود دارد، این است که این کلمه از جمله واژگان دخیل در قرآن محسوب می‌شود. برخی محققان، معتقدند این واژه در اصل فارسی است، اما برخی این کلمه را تحریف شده «دیابولس» یونانی می‌دانند. از دیرباز، خاورشناسان، از جمله گایگر، فون کرمر، فرنکل، اشپرنگر و سپس ونسینک آن را شکل تحریف شده‌ای از کلمه یونانی «diabolos» می‌دانستند (سیدان، ۱۳۹۴؛ ۱۵۹ به نقل از: آذرنوش، ۱۳۶۸؛ ۵۹۲-۵۹۳).

### ۳. شیطان در قرآن

نام ابلیس از آغاز آفرینش، با سرنوشت انسان همراه بوده است و باغ عدن، اغوای آدم و هبوط بشر را در ذهن تداعی می‌کند. کلمه ابلیس، ۱۱ بار در قرآن کریم ذکر شده است که ۹ بار آن در تقارن با جریان آفرینش انسان است. خداوند در سوره حجر، در ادامه داستان عصیان ابلیس و سرباز زدن از سجده بر آدم، دلایل این تمرد را از زبان خود او چنین بیان می‌دارد: «قَالَ يَا إِبْلِيسُ مَا لَكَ أَلَّا تَكُونَ مَعَ السَّاجِدِينَ / قَالَ لَمْ أَكُنْ لَأَسْجُدَ لِبَشَرٍ خَلَقْتَهُ مِنْ صَلْصَالٍ مِنْ حَمِيمٍ مَسْنُونٍ» (الحجر: ۳۲-۳۳). با وجود بیان صریح قرآن درباره داستان خلقت و اغوای آدم و نیز واکاوی شخصیت ابلیس و کینه‌جویی او، برداشت‌هایی گوناگون و گاه متناقض با متن قرآن، از این چهره رمزآلود توسط عرفا، ادیبان، فلاسفه و دیگر متفکران ارائه شده است. گروهی ابلیس را به سبب سر باز زدن از فرمان الهی سرزنش کرده‌اند، گروهی دیگر به تبرئه او برخاسته‌اند و او را مظلوم و مجبور دانسته‌اند و عده‌ای نیز نافرمانی او را توجیه نموده‌اند. نگاه شماری از صوفیان و شاعران به ابلیس، خوانشی نو از این شخصیت مرموز است و منجر به آفرینش متونی زیبا با بیانی متفاوت از سرنوشت ابلیس گردیده است. دفاع برخی از عرفا از ابلیس و توجیه نافرمانی او در آفرینش‌های ادبی نیز اثرگذار بوده است. در آغاز، سیر تاریخی ابلیس‌ستایی را در متون عرفانی بررسی می‌کنیم سپس به واکاوی چگونگی حضور این چهره در ادبیات و دیگر هنرها می‌پردازیم.

#### ۴. ابلیس‌ستایی در عرفان، ادبیات و هنرهای زیبا

##### ۴-۱. نگاهی صوفیانه به عصیان ابلیس

چهره ابلیس در باور ادیان مختلف در پرده‌ای از ابهام فرو رفته است و هنوز در خصوص ماهیت وجودی او میان اصحاب دین، عرفان و فلسفه اتفاق نظری وجود ندارد. در طول تاریخ باورهای گوناگون و گاه متناقضی درباره این موجود وجود داشته و داستان نافرمانی او به جلوه‌های گوناگون در آرای مخالفان و موافقان ترسیم شده است. «یکی از مسائل مخاطره‌آمیز در تاریخ تصوف اسلامی، مسأله دفاع از ابلیس است... در میان انبوه صوفیان کوچک و بزرگ که در طول قریب به ۱۳ قرن تمدن اسلامی، انواع کلمات و عبارات رمزآمیز و شطح‌وار گفته‌اند، تنی چند از برجستگان تصوف به دفاع از وی برخاسته‌اند، دیگران یا در باب او سکوت کرده‌اند یا همان تلقی اهل شریعت را از وی داشته‌اند» (وفایی، ۱۳۸۶: ۱۷۴). این نگاه در توجیه گستاخی‌های ابلیس او را شخصیتی موحد معرفی می‌کند که جز در برابر ذات خداوند سجده بر هیچ موجود دیگر را نپذیرفته است. ابلیس در این جا مقهور اراده خداوند و عاشقی است وارسته و شایسته‌ت‌نا. «ظاهرا اولین مدافع ابلیس، حسین بن منصور حلاج بوده است. او بر این نظر بود که علت سجده نکردن شیطان بر انسان آن بود که او غیر از خدا معبودی نمی‌دید. پس از او احمد غزالی نیز از جایگاه شیطان دفاع کرد و هیچ‌کسی را موحدتر از شیطان ندانست» (قنبری، ۱۳۸۷: ۲۶). عین‌القضاة همدانی، حسن بصری، بایزید بسطامی، سهل بن عبدالله تستری و جنید بغدادی در زمره عارفانی هستند که این اندیشه را ترویج داده‌اند. «شیوه عرفا در تأویل عمل شیطان بدین صورت است که آن را به مجموعه‌ای از عوامل و شرایط «دوراهی‌گونه» که نه راه رفت دارد و نه راه برگشت، نسبت می‌دهند. با علل و انگیزه‌هایی که عرفا برای عمل شیطان قائل می‌شوند، بافت و فضایی بر عمل او حاکم می‌شود که در آن، چهره شیطان نه‌تنها عاصی و گناه‌کار جلوه نمی‌کند، بلکه از او چهره عاشق دلشیفته سرور مهجوران می‌سازد» (مشتاق‌مهر و محمدی، ۱۳۹۴: ۴۴). پرواضح است چنین خوانش‌هایی صحیح نیست؛ زیرا هیچ‌کدام از آیات قرآن هنگام ذکر نام شیطان و عصیان او، علت سرباز زدن از فرمان حق را غیرت بر خدا و عدم سجده بر غیر او ذکر نکرده، بلکه تمرد ابلیس را به سبب برتری جویی و حسادت او به مقام انسان دانسته است.

## ۴-۲. تبرئه ابلیس در ادبیات

ادبیات، سینما، نگارگری، پیکره‌تراشی و دیگر هنرها، همواره مجالی برای به‌تصویر کشیدن باورها و ذهنیت‌های بشر دربارهٔ موجودی به‌نام ابلیس بوده است. نقاش‌ها بارها به کشیدن پرتوهای از شیطان و ترسیم سیمای شرارت‌بار او برآمده‌اند، سینما نیز با ارائهٔ جلوه‌های رمزآلودی از این موجود، سعی داشته او را در مقابل چشمان مخاطبان خود عینیت بخشد و ادبیات که از اثرگذارترین هنرها است، عرصه‌ای برای خوانش‌های مختلف از حکایت آفرینش و داستان شیطان بوده است و ابلیس را گاه شرور و زشت و گاه زیبا، بی‌گناه و حتی مظلوم جلوه داده است. یکی از نخستین و شاید عجیب‌ترین مدح‌نامه‌های ادبیات فارسی را در دفاع از شیطان، سنایی سروده است و به زیبایی از زبان ابلیس او را تبرئه کرده و عصیان ابلیس را نه از گستاخی بلکه برخاسته از عشق می‌داند:

در راه من نهاد، نهان، دام مکر خویش آدم میان حلقهٔ آن دام، دانه بود  
می‌خواست تا نشانهٔ لعنت کند مرا کرد آن‌چه خواست، آدم خاکی بهانه بود  
در لوح خوانده‌ام که یکی لعنتی شود بودم گمان به هر کس و بر خود گمانه بود  
گفتند مالکان که نکردی تو سجده‌ای چون کردمی که با منش این در میانه بود؟  
(سنایی، ۱۳۸۵: ۲۹۵)

در آثار ادیبان مغرب‌زمین نیز شاهد چنین خوانش‌های متفاوت و متناقضی از عصیان شیطان هستیم. شاعر فرانسوی شارل بودلر ابلیس را «دانش‌ورترین و زیباترین فرشتگان» می‌خواند (محمدی آملی، ۱۳۷۲: ۹۰) و ابلیسی که دانته به تصویر می‌کشد، در جهنم فرمان‌روایی می‌کند و خود وی که هزار و دویست و سی متر قد دارد، در میان یخ جاودانی گرفتار است و این شگفت‌انگیزترین سمبل گناه است که دانته آفریده است (الگیری، ۱۳۷۸: ۵۲۷-۵۴۰). ابلیس در ادبیات عرب به‌مثابهٔ نمادی از عصیان با چهره‌ای مثبت یا منفی ترسیم و در برخی موارد از تقریر اسلامی خود دور شده است. بشار بن برد شاعر نامدار عرب، با ابلیس هم‌چون مریدی در برابر استاد خود تعامل می‌نماید. او با اشاره به عنصر وجودی شیطان، او را برتر از انسان می‌داند.

إبلیس من نارٍ وَّآدمُ طینةٌ وَالطینُ لا یسْمُو سُمُو النَّارِ

(ابن برد، ۱۹۵۰: ۱۲۵)

(ابلیس از آتش و انسان از گل سرشته شده/ و خاک، چون آتش اوج نخواهد گرفت).

رمانتیک‌های عرب از زبان شیطان افکار خود را بیان کرده و ترس، تردید، آشفتگی و اندوه خود را در پشت نقاب او ابراز می‌دارند. امل دنقل، شاعر مصری، با خوانشی متفاوت از داستان ابلیس تصویری در ظاهر متعارض با آیات قرآن مجید ارائه می‌دهد. او در قصیده «کلمات سبارتکوس الأخيرة»، ابلیس را می‌ستاید و عظمت را از آن او می‌داند:

المجد للشيطان / معبود الرياح / من قال (لا) في وجه من قالوا (نعم) / من علم الإنسان تمزيق العدم / من قال (لا) / فلم يمت / وظل روحاً أبدية الأمل (دنقل، د.ت: ۱۴۷). (عظمت و شکوه از آن شیطان است / معبود بادها / آن که در مقابل آری‌گویان، (نه) گفت / آن که به انسان آموخت چگونه از نیستی بیرون آید / آن که (نه) گفت و نمرد / و روحی با رنج جاودانه گشت).

## ۵. آشنایی‌زدایی

واژه آشنایی‌زدایی برای نخستین بار توسط فرمالیست بزرگ روسی، شکلوفسکی و در سال ۱۹۱۷ مطرح شد. به باور فرمالیست‌ها، آشنایی‌زدایی که از آن با نام هنجارگریزی نیز تعبیر می‌شود، کارکرد اصلی ادبیات است (علوی‌مقدم، ۱۳۷۷: ۱۰۵) و هدف از آن، کمک به زیبایی متن، زدودن سیطره عادت، تقلید و در نهایت برانگیختن احساسات مخاطب است. «یکی از دلایلی که بر اهمیت آشنایی‌زدایی می‌افزاید، آن است که به بخش یا بخش‌هایی از متن منحصر نمی‌شود، بلکه بخش‌های متعدد متن را در بر می‌گیرد و از آن جایی که پیکره متن از کلمات و جملات تشکیل می‌شود، آشنایی‌زدایی می‌تواند در بخش زیادی از این کلمات و جملات بیاید. به همین جهت می‌توان آشنایی‌زدایی را به دو نوع اساسی تقسیم کرد، که همه انواع آشنایی‌زدایی شامل آشنایی‌زدایی ساختاری، حس‌آمیزی، پارادوکس، نماد، آوایی، نوشتاری، زمانی، واژگانی، سبکی و... در آن بگنجد. نوع اول به جوهر ماده زبانی مربوط است؛ که جان کوهن آن را «آشنایی‌زدایی استبدالی یا جایگزینی» نامیده است. نوع دوم به ترکیب کلمه با کلمات دیگر در سیاق مربوط است، سیاقی که گاه طولانی و گاهی کوتاه است. این نوع آشنایی‌زدایی «ترکیبی یا ساختاری» نام دارد» (رضایی هفتاد و همکاران، ۱۳۹۲: ۷۳ و ۷۴).

آنچه در سروده‌های خلیل و فروغ مبرهن است، خروج از مألوف در خوانش ابلیس به مثابه سمبل عصیان است. تغییر مفهوم یک نماد و افزودن کارکردی نوین و محتوایی خارج از آن چه باور مخاطب به آن عادت دارد، با ایجاد نوعی شگفتی، خواننده را به درنگ در مفهوم تازه وا می‌دارد. در ادامه، با پرداختن به سمبل ابلیس در سروده‌های این دو، مفاهیم و کارکردهای آن بررسی خواهد شد.

## ۶. ابلیسانه‌های خلیل حاوی

### ۱-۶. گذری بر زندگی شاعر

حاوی، در سال ۱۹۱۹ در شویر لبنان زاده شد. او زمانی که تنها دوازده سال داشت به علت بیماری پدر ناگزیر به ترک تحصیل شد و برای گذران زندگی خانواده، به کارگری روی آورد. حاوی پس از بهبود بیماری پدر، تحصیل در دانشگاه امریکایی بیروت را آغاز نمود. موفقیت‌هایی که در این دانشگاه به دست آورد به کسب بورس دانشگاه کمبریج انگلستان انجامید و خلیل پس از بیروت، تحصیلات خود را با کسب مدرک دکترای فلسفه از دانشگاه کمبریج انگلستان به پایان رساند. پس از احراز مدرک دکترا به لبنان بازگشت و از همان هنگام تا پایان عمر، به‌عنوان استاد نقد ادبی و عضو هیئت علمی دانشگاه امریکایی بیروت، در این دانشگاه به تدریس پرداخت. خلیل حاوی در ژوئن ۱۹۸۲ پس از حمله اسرائیل به بیروت در بحبوحه جنگ داخلی لبنان، به ضرب گلوله به زندگی خود پایان داد. از او پنج مجموعه شعری به یادگار مانده است که به ترتیب عبارتند از: *نهر الرماد* (۱۹۵۷)، *النای والریح* (۱۹۶۱)، *بیادر الجوع* (۱۹۶۵)، *الرعد الجریح* (۱۹۷۹) و *من جحیم الکومیدیا* (۱۹۷۹).

### ۲-۶. مجموعه جحیم الکومیدیا

جحیم الکومیدیا آخرین مجموعه اشعار خلیل حاوی است. در سه دیوان نخست شاعر؛ (*نهر الرماد*، *النای والریح* و *بیادر الجوع*)، نوعی بیان نقادانه بر فضای قصاید او حکم‌فرما است و حاوی در سروده‌های خود در این مجموعه‌ها، گاه از حیات دوباره تمدن عربی سخن می‌گوید و گاهی از عشق، غربت، وطن و رنج‌های بشر و در برخی قصاید نیز بدبینی بر او غلبه یافته و با تردید به تمدنی که در خوابی عمیق و مرگی فراگیر فرو رفته می‌نگرد و گریزی از این اوضاع اسفبار نمی‌بیند. اما در دو دیوان اخیر؛ *الرعد الجریح* و *جحیم الکومیدیا*، نگاه منفی و یأس‌آلود حاوی به تمدن عربی گسترش می‌یابد و نوعی بدبینی مطلق بر فضای سروده‌هایش سایه می‌افکند و آن تردید و گاه امید به آینده مشرق‌زمین که در سه دیوان نخست او مشاهده می‌شود، از فضای اشعار دو دیوان اخیر، رخت بر می‌بندد که خود، بر ناامیدی شاعر از تغییر اوضاع و آمدن آینده‌ای روشن دلالت دارد.

حاوی با گزینش عنوان *جحیم الکومیدیا* برای پنجمین دیوان خود، از همان آغاز، نوعی تضاد همراه با تلخند را به خواننده القا می‌کند و دوزخی را که با عذاب و رنج



آمیخته، با طنز و کمدی پیوند می‌دهد. او قصیده «صلاة» از مجموعه جحیم الکومیدیا را به ندای ابلیس اختصاص داده است.

#### ۳-۶. نمازی رو به ابلیس

انتخاب عنوان «صلاة» که در اسلام، آیین عبادت پروردگار است، برای قصیده‌ای که خطاب آن ابلیس است، جای تأمل دارد. حاوی، «صلاة» را نه برای خداوند، بلکه متوجه ابلیس می‌دارد و از او می‌خواهد قلبی به او عطا کند که پذیرای مرگ یاران و هم‌نشینان باشد و با شوق، به استقبال نیستی رود:

أعطني إبليسُ قلبًا / يشتهي موتَ الصحاب / أعطني إبليسُ قلبًا / يشتهي الموتَ التهاب (حاوی، ۱۹۹۳: ۵۲۹). (ای ابلیس! مرا قلبی ده که مشتاق مرگ یاران باشد/ مرا قلبی ده که با اشتیاق آرزومند مرگ باشد).

در واقع حاوی، با انتخاب عنوان «صلاة» برای این قصیده و با ندای ابلیس، پیش‌زمینه ذهنی عبادت، گستاخی شیطان و طرد او از درگاه الهی، برتری‌جویی و تحقیر انسانی را که از خاک است تداعی می‌کند و این زمینه اعتقادی را در توسل به ابلیس و اقامه عبادتی برای او به کار می‌گیرد تا نفوذ شرارت و زشتی را به تصویر کشد.

همان‌گونه که عباس محمود عقاد، نویسنده مصری بیان می‌دارد: غالباً پرستش شیطان از باور به قدرت شرّ و آفت در محیط رایج آن سرچشمه می‌گیرد (العقاد، د.ت: ۱۳۱)، می‌توان سرچشمه این سیاه‌نگری، بدبینی و سیطره ایستایی بر سروده‌های حاوی را در نگاه اگزیستانسیالیستی این شاعر دانست که به باور بسیاری اگر بنا باشد عنوان سراینده شعر فلسفی در کشورهای عربی به یک تن اختصاص یابد، بی‌شک آن خلیل حاوی است و او را منتسب به مکتب اگزیستانسیالیسم الحادی می‌دانند (شفیعی کدکنی، ۱۳۸۰: ۱۴۸).

#### ۴-۶. بازآفرینی شخصیت ابلیس در «صلاة»

حاوی، در قصیده «صلاة»، ابلیس را به‌گونه‌ای متفاوت از بیان قرآنی، بازآفرینی کرده است. آن‌چه در قرآن از جسارت ابلیس و نافرمانی او در برابر فرمان خدا و سپس لعنت و رانده شدن او بازگو شده، تقریری منفی از این شخصیت است؛ در حالی که شاعر دست به آفرینش جانبی مثبت در این موجود زده و قصیده خود را با بیتی از بشار بن برد آغاز می‌کند که در آن، ماهیت وجودی شیطان برتر از انسان است:

إبليسُ من نارٍ وآدمُ طينةٌ وَالطينُ لا يَسْمُو سُمُو النَّارِ

(ابن برد، ۱۹۵۰: ۱۲۵)

شاعر، باور دینی خواننده را در هم می‌شکند و با ندای ابلیس او را نیرومند، صبور و توانا در بخشش تصویر می‌کند و از او می‌خواهد یاری‌اش دهد و با نداها پی‌درپی، هر بار خواسته‌ای را در برابر او مطرح می‌کند؛ از او قلبی می‌خواهد که تاب تحمل رنج را داشته باشد، چرا که در نگاه حاوی، شیطان در برابر تحمل ناملايمات ورنج‌ها صبور است: *أعطني قلباً يطيق / أن يري جسيمي سميناً في الزوايا / ويرى جسيمي صريعاً في الطريق....* / أعطني إبليس قلباً / ليس يعميه عويل عند النار (حاوی، ۱۹۹۳: ۵۲۹-۵۳۰). (ای ابلیس! مرا قلبی ده که دیدن پیکرم را، سنگین و فریه در کنج، طاقت بیاورد/ و دیدن تنم که در راه به خاک افتاده است/ ابلیس! مرا قلبی ده که ناله‌ای در خط آتش، او را کور و غافل نسازد).

گویي شاعر در پناه‌جویی از شیطان، دریافته که نیکی نمی‌تواند در برابر شرارت حاکم مقاومت کند و این‌جا است که از طریق توسل به ابلیس که خود نماد فتنه و شرارت است، می‌خواهد به قلبی دست یابد که هرچه خوبی است را به فراموشی سپرد تا با سرکوب خیر و نکویی در خود، رنجی از وضع موجود، که سراسر آشوب است، متحمل نشود.

*أعطني إبليس قلباً لا يهاب / جبلاً يغمزه هول المهاوي / وجنون الجن يحتل كهوفه / علي ألقى خلاصاً / من قطع يتفاني حول جيفة / غله يعلك أكباد الصحايا / يتفشي لطحاً صفراً و زرقاً في بقايا / من جسوم شوهمت قبل الوفاة (همان: ۵۳۰-۵۳۱).* (ای ابلیس! مرا قلبی ده که هراسناک نشود از دیدن کوهی که در وحشت گرداب‌ها، غوطه‌ور می‌شود/ و جنون جنیان، غارهایش را تسخیر می‌کند/ شاید از گله‌ای که گرداگرد لاشه‌ای می‌پوسد، رهایی یابم/ کینه‌ او، جگرهای قربانیان را می‌جوَد / لکه‌های زرد و آبی را در پس‌مانده پیکرهایی که پیش از مرگ زشت و کریه گشته‌اند، می‌پراکند).

#### ۵-۶. پناه‌جویی از ابلیس

در سروده‌های حاوی می‌توان صبغة رمانتیسم را دید، «یقیناً نابسامانی اوضاع سیاسی، اقتصادی و اجتماعی جهان عرب در آن ایام، در سرعت بخشیدن به گسترش دامنه نفوذ این مکتب در ادب عربی بی‌تأثیر نبوده است؛ زیرا چنان‌که مشهور است، جان‌مایه اصلی شعر و ادب رمانتیکی، بیان عاطفی دردها، رنج‌ها و احساس غربت است و این‌ها از جمله دغدغه‌هایی بود که جهان عرب، در آن سال‌ها، با آن درگیر بود» (سلیمی و اخترسیمین، ۱۳۹۰: ۲). فرار از واقعیت‌ها وجه مشترک رمانتیک‌ها است و تفاوت آن‌ها در جهانی است که به آن پناه می‌برند. حاوی در این قصیده از ابلیس پناه جسته و از او قلبی آکنده از

ظلمت می‌خواهد اما این تاریکی در شعر او با وصف (درخشش) همراه گشته و سراب نیز که وهم و سکون را در ذهن تداعی می‌کند، شعله‌ور و برافروخته وصف شده است:

أَعْطِنِي إِبْلِيسُ قَلْبًا مِنْ ظَلَامٍ لَامِعٍ يَطْفُو عَلَى وَهَجِ السَّرَابِ (حاوی، ۱۹۹۳: ۵۳۴). (ای ابلیس! مرا قلبی از ظلمتی درخشان ده که بر روی شعله سراب شناور گردد).

شاعر در ورای این تناقض، ظلمت را می‌ستاید زیرا در باور او آن‌جا که به روشنایی آمیدی نیست، ظلمت، قدرت مطلق است و لاجرم باید قلبی آکنده از تیرگی داشت.

همان‌گونه که دیدیم، تکرار، ویژگی بارز سروده‌های حاوی خطاب به ابلیس است. او هشت بار جمله «أَعْطِنِي إِبْلِيسُ قَلْبًا» را در قصیده «صلاة» تکرار می‌کند و در هر تکرار، بار معنایی جدیدی را به کلمات شعرش می‌افزاید. این تکرارهای پی‌درپی و موسیقی حاصل از این تکرارها که بر فضای قصیده حکم‌فرما می‌شود، در واقع موجی از اضطراب و تردید را به خواننده القا می‌کند و انفعال و هیجان شاعر را بیان می‌دارد. با نگاهی موشکافانه به این قصیده می‌توان چنین گفت که حاوی، در سنت شکنی و درهم شکستن نماد دینی و کهن‌الگوی شیطان و توسل به ابلیس، به جای پناه بردن به خداوند قادر، به آشنایی‌زدایی و آفرینشی دوباره دست یازیده است. سؤالی که در این‌جا مطرح می‌شود این است که چه چیز شاعر را بر آن داشته تا خوانشی دیگر از این شخصیت داشته باشد که با باور عمومی و نگاه دینی در تعارض است؟ در پاسخ این سؤال باید گفت: هدفی که شاعر در ورای این بازآفرینی دنبال می‌کند، ارائه تصویری سیاه و پوچ از جهان است.

شاعر که تمام دنیا را جهنمی سوزان می‌بیند، به عبادت شیطان - که به عبارتی فرمان‌روای دوزخ است - روی می‌آورد و جالب این‌که ابلیس را نه برای آزادی و نجات و نه به امید دست‌یافتن به پاکی و رهایی، بلکه در طلب رسیدن به جایگاهی چون جایگاه او عبادت می‌کند و از ابلیس می‌خواهد یاری‌اش کند تا هم‌چون او، توان زیستن در دوزخ و انس‌گرفتن با زندگی در جهنم را - که همان اوضاع کنونی میهنش است - داشته باشد (همان: ۳۱ و ۳۲). دوزخی که حاوی، خود و جامعه خود را در آن گرفتار می‌بیند، همان خفقان حاکم و سیطره استبداد و استعمار بر کشورهای عربی به‌ویژه لبنان است.

دوره‌ای که شاعر در آن زیسته، از تنش‌زاترین برهه‌های تاریخ عرب است. او در سال‌های پایانی جنگ جهانی اول زاده شد و تقسیم خاک سرزمین‌های عربی میان غربیان فاتح، ستم حکومت عثمانی، خفقان و سرکوب حرکت‌های آزادی‌خواهانه را به چشم دید. یکی از مهم‌ترین رخدادهایی که در این برهه از تاریخ به‌وقوع پیوست، شکست اعراب از اسرائیل و جدایی فلسطین از پیکر امت اسلامی بود که با حمایت

غربی‌ها از اسرائیل و تباری برخی کشورهای عربی، فاجعه‌ای را رقم زد که نتایج شوم آن تا به امروز دامن‌گیر فلسطین و دیگر کشورهای عربی بوده است. جنگ داخلی لبنان نیز که در سال ۱۹۷۵ به وقوع پیوست، از دیگر رخداد‌های تلخ این دوران است. اوج این فاجعه، در تجاوز اسرائیل به خاک لبنان و اشغال شهر بیروت در سال ۱۹۸۲ نمود پیدا کرد (حتی، ۱۹۷۴: ۶۰۸ و البعلبکی، ۱۹۸۰: ۳۵). حاوی، دیوان *من جحیم الکوئیدیا* را در سال‌های جنگ داخلی لبنان سروده است. او، این آشفتگی و جنگ را به دوزخی سیاه تشبیه می‌کند که برای ماندن در آن، به قلبی چون قلب ابلیس نیاز است. نمازِ حاوی، رو به سوی ابلیس را می‌توان نوعی تضاد طنزآمیز دانست که شاعر در ورای آن، بر سستی و ذلت حکام عرب خشم می‌گیرد و با ناامیدی از تغییر اوضاع کنونی، راهی دیگر پیش می‌گیرد و آن، پناه بردن به ابلیس است. با تأمل در واژگانی چون «موت الصحاب: مرگ یاران»، «جثت الأموات: اجساد مردگان»، «أنیاب الکلاب: نیش‌های سگان»، «أکباد الضحایا: جگرهای قربانیان»، «الخفافیش الطغاة: خفاش‌های عصیان‌گر» و کلماتی از این دست، در می‌یابیم شاعر در تعارض میان این واژگان، در پی ترسیم تناقض‌های وضع موجود، ستم استبداد و استعمار از یک‌سو و ذلت و بی‌گناهی ملت از سوی دیگر است.

حاوی، شاعری وطن‌گرا است و از ابلیس نمادی می‌سازد برای بیان ظلمی که در وطنش جاری است. ترس و اضطرابی که در نتیجه جنگ داخلی بر فضای جامعه حکم‌فرما بود، بر بیش‌تر قصاید دیوان *جحیم الکوئیدیا* سایه افکنده است. در واقع، تجربه شعری حاوی از ژرف‌ترین تجارب عربی است که رنج‌های انسان را در سرزمینش، در تاریخش و در میراث شعری‌اش به تصویر می‌کشد (شکری، ۱۹۸۹: ۷۲).

## ۷. آشنایی‌زدایی نماد ابلیس در سروده‌های فروغ فرخزاد

### ۷-۱. نگاهی گذرا به زندگی شاعر

فروغ، زادهٔ دیمه سال ۱۳۱۳ در تهران است. او خیلی زود ازدواج کرد و پس از یک زندگی کوتاه توأم با جنجال و خشونت از همسرش پرویز شاپور که ۱۵ سال از او بزرگ‌تر بود، جدا شد. فروغ با سه مجموعه شعر با نام‌های *اسیر*، *دیوار* و *عصیان* کار خود را آغاز کرد. نخستین مجموعه اشعار او با نام *اسیر* به سال ۱۳۳۱ در حالی که هفده سال بیش‌تر نداشت، چاپ شد و دومین مجموعه که نام *دیوار* را برای آن برگزیده بود، در ۲۱ سالگی چاپ کرد و به دلیل پاره‌ای گستاخی‌ها و سنت‌شکنی‌ها در آن، مورد نقد و

سرزنشش قرار گرفت. او، بیست و دو سال بیش‌تر نداشت که به رغم آن ملامت‌ها سومین مجموعه شعرش را با عنوان *عصیان* منتشر نمود. آشنایی با ابراهیم گلستان، نویسنده و فیلم‌ساز سرشناس ایرانی و همکاری با او، موجب تحول فکری و ادبی فروغ شد. وی در بازگشت دوباره به شعر، با انتشار مجموعه *تولد* دیگر، تحسین گسترده‌ای را برانگیخت و سپس مجموعه *ایمان بیاوریم به آغاز فصل سرد* را منتشر کرد تا جایگاه خود را در شعر معاصر ایران به عنوان شاعری بزرگ تثبیت کند. آثار و اشعار فروغ به زبان‌های انگلیسی، ترکی، عربی، چینی، فرانسوی، اسپانیایی، ژاپنی، آلمانی و عبری ترجمه شده‌اند. فروغ سرانجام در بهمن‌ماه سال ۱۳۴۵ در سن ۳۲ سالگی بر اثر واژگونی اتومبیل در یک سانحه رانندگی درگذشت.

#### ۷-۲. مجموعه *عصیان*‌ها

«عصیان»، نام سومین مجموعه اشعار فروغ فرخزاد است که عنوان آن از آغاز، سرکشی و تمرد را در ذهن خواننده تداعی می‌کند. این مجموعه «آثار سال‌های ۱۳۳۶ و ۱۳۳۷» شاعر را در بر می‌گیرد. شاعر در این مجموعه با توجه به متون کتب مقدس و خاصه آن بخش‌ها که به مسئله خلقت انسان و عصیان شیطان ارتباط دارد و پیش از او نیز شاعران بسیاری از شرق و غرب بدان متوجه بوده‌اند و نیز با عنایت به خط اندیشگی خیامی، از بیان حالات و احساسات غریزی زنانه خود دور شده است» (حقوقی، ۱۳۹۳: ۱۴۳). در این مجموعه، سه قصیده، عنوان *عصیان* را بر خود دارند؛ «عصیان بندگی»، *عصیان خدایی و عصیان خدا*، که در آن، به‌ویژه در قصیده *عصیان بندگی*، شعرهایی خطاب به ابلیس وجود دارد که دربر دارنده دیالوگ شاعر با خدا و شیطان است. ابلیس‌خوانی و ابلیس‌ستایی در ادبیات کهن فارسی نمونه‌های شگرفی دارد که پیش‌تر بخش‌هایی از آن در سروده‌های سنایی ذکر گردید. ابلیس که در خوانش دینی آن، اغواگر و عاصی است در باور عارفان و در آثار برخی شاعران، موحد و معلمی آگاهی‌بخش است. آشنایی فروغ فرخزاد با چنین مفاهیمی بر مضمون سروده‌های او درباره ابلیس اثرگذار بوده، به گونه‌ای که با نگاهی نو به این موجود، به تبریته او بر می‌خیزد.

#### ۷-۳. فرمان‌روایی با ردای سرخ

زمانی که به واکاوی مضامین سروده‌های فروغ در مجموعه *عصیان* می‌پردازیم، *عصیان* را همان *عصیان* بندگی یا سر باز زدن از فرمان خالق می‌یابیم، اما در این *عصیان*، ابلیس

که در طول تاریخ خلقت بشر، نماد سرکشی و نافرمانی بوده است، تبرئه می‌شود زیرا در باور فروغ، او در این گستاخی اختیاری نداشته است. فروغ به تبرئه عصیان ابلیس اکتفا نمی‌کند بلکه، زیبایی‌های لطیفی را به او نسبت می‌دهد. تصویری که فروغ فرخزاد از ابلیس در سروده‌های خود ارائه می‌دهد، موجودی است با ردایی سرخ که فرمان‌روای دنیای فرودین است. شاعر ابلیس را مظهر شعر، شراب، عشق و جوانی می‌داند و او را با بوی گل‌ها عجمین کرده و آب و رنگ دنیا می‌شمارد. این خوانش، آثار رمانتیک‌های غرب را در ذهن تداعی می‌کند و بهشت گمشده میلتون و گل‌های بدی بودلر را به یاد می‌آورد.

هر چه زیبا بود بی‌رحمانه بخشیدیش / شعر شد، فریاد شد، عشق و جوانی شد / عطر گل‌ها شد به روی دشت‌ها پاشید / رنگ دنیا شد فریب زندگانی شد (فرخزاد، ۱۳۶۸: ۱۹۸).  
ابلیس با این جلوه در سروده‌های فروغ، از فریب و گناه بیزار است و آرزو می‌کند از این وضعیت اسفبار رهایی یابد:

ای بسا شب‌ها که او از آن ردای سرخ / آرزو می‌کرد تا یکدم برون باشد / آرزو می‌کرد تا روح صفا گردد / نی خدای نیمی از دنیای دون باشد (همان: ۲۰۶).

#### ۴-۷. سرنوشت محتوم ابلیس و مظلومیت او از نگاه فروغ

فروغ، از ابلیس، چهره‌ای مظلوم ارائه می‌دهد، که خود نیز از اغوای انسان‌ها ناخشنود است بلکه، جبر از او موجودی اغواگر ساخته است:

چیست او جز آن چه تو می‌خواستی باشد؟ / تیره‌روچی، تیره‌جانی، تیره‌بینایی / تیره-لبخندی بر آن لب‌های بی‌لبخند / تیره‌آغازی، خدایا، تیره‌پایانی (همان: ۲۰۱).  
او بر سر سفره دردهای ابلیس می‌نشیند و از زبان او شکوه سر داده بر سرنوشت محتوم ابلیس اشک می‌ریزد:

ای بسا شب‌ها که در خواب من آمد او / چشم‌هایش چشمه‌های اشک و خون بودند / سخت می‌نالیدند می‌دیدم که بر لب‌هایش / ناله‌هایش خالی از رنگ فسون بودند / شرمگین زین نام ننگ‌آلوده رسوا / گوشه‌ای می‌جست تا از خود رها گردد (همان: ۲۰۱-۲۰۲).

و خطاب به خداوند، عصیان شیطان را سرنوشتی از پیش‌نگاشته شده از سوی او می‌داند: آفریدی خود تو این شیطان ملعون را / عاصیش کردی او را سوی ما راندی / این تو بودی، این تو بودی کز یکی شعله / دیوی اینسان ساختی در راه بنشاندی (همان: ۱۹۷).

در دفاعیات فروغ از ابلیس می‌توان به‌خوبی ردپای افکار عارفانه را در میرا دانستن ابلیس مشاهده نمود. او با خطابی شطح‌گونه در پشت نقاب شیطان، به اعتراض و عصیان برمی‌خیزد و از سرگردانی‌ها، ترس‌ها و ناامیدی‌های خود می‌گوید، به آفرینش و به سرنوشت انسان‌ها معترض می‌شود و از پایان تلخ زندگی سخن می‌راند. علاوه بر پیش‌زمینه‌های عرفانی تبرئه ابلیس در ادب فارسی، نباید تأثیر رمانتیسم را بر اشعار فروغ، بخصوص در مجموعه عصیان و مضامینی که درباره خدا و شیطان سروده است، نادیده انگاشت.

#### ۷-۵. ستیز با خدا و جهان

فروغ در مجموعه عصیان، با خدا و با جهان سر ستیز بر می‌دارد و او «که در دو دفتر اول خود، اسیر و دیوار، از ناکامی‌های زندگی و عشق سخن گفته بود، در دفتر عصیان همه این ناکامی‌ها و پلیدی‌های زندگی را به حساب «خدا» می‌گذارد و بر آن می‌شود که علیه او بشورد، او را براندازد و «خدایی دیگرگونه» را بر جای او بنشاند. او در شعر «عصیان بندگی» از دردی بی‌آرام و هستی‌سوز حرف می‌زند که وجودش را فرا گرفته و سایه پرسشی مرموز که بر لبانش نقش بسته است؛ پرسش مرموزی که راز سرگردانی و وانهادگی او را در خود نهفته دارد... او در «عصیان بندگی»، در حقیقت به دنبال خدایی مطابق با میل خود می‌گردد؛ خدایی که او را آزاد می‌گذاشت تا هر کاری که می‌خواهد، بکند. هر وقت خودش می‌خواهد، به دنیا بیاید و هر وقت می‌خواهد، از دنیا برود؛ خدایی که می‌گذاشت او مادر و پدرش را خودش انتخاب کند» (واعظزاده و قوام، ۱۳۸۹: ۳۶). او خود را در زاده‌شدن، گزینش سرنوشت و انتخاب پدر و مادر اسیر و مقهور می‌بیند و به دنبال آزادی مطلق است که در آن خود مسیر خویش را برگزیده و به دل‌خواه هر که را خواهد مادر خواند:

کی ره‌ایم کرده‌ای، تا با دوچشم باز/ برگزینم قالبی، خود از برای خویش/ تا دهم بر هر که خواهم نام مادر را/ خود به آزادی نهم در راه پای خویش (فرخزاد، ۱۳۶۸: ۱۹۴).

ویژگی برجسته سروده‌های فروغ در این مجال، پرسش‌های پیاپی است؛ او در این تصویرگری از استفهام مدد می‌جوید و با شکوه از خداوند، در پی رسیدن به پاسخ این پرسش است که چرا او این سرنوشت را برای موجودی به‌نام ابلیس مقدر کرده است؟ میل او کی مایه این هستی تلخست؟/ رأی او را کی از او در کار پرسیدی؟ (همان:

شاعر در جایی دیگر، با اشاره به سرکشی‌های شیطان و اغوای انسان‌ها، با پرسش‌های مکرر، در مقام دفاع از انسان بی‌گناه، مجبور و مقهور بر می‌آید:

گر تو با ما بودی و لطف تو با ما بود / هیچ شیطان را به ما مهری و رایبی بود؟/ هیچ در این روح طغیان کرده عاصی / زو نشانی بود یا آوای پایی بود؟ (همان: ۲۰۰).

و «سرانجام، چون همه سؤال‌ها بی‌پاسخ می‌مانند، شاعر به تسلیم خدا رضا می‌دهد و از او طلب بخشایش معصیت و بخشش عصمت می‌کند» (حقوقی، ۱۳۹۳: ۱۴۴) و با ابراز پشیمانی، رهایی از شوق گناه و عصیان را می‌طلبد:

آه ای خدا که دست توانایت/ بنیان نهاده عالم هستی را/ بنمای روی و از دل من بستان/ شوق گناه و نقش پرستی را/ راضی مشو که بنده ناچیزی/ عاصی شود به غیر تو روی آرد/ راضی مشو که سیل سرشکش را/ در پای جام باده فرو بارد (فرخزاد، ۱۳۶۸: ۹۸).

اشعار فروغ فرخزاد در واقع بازتاب‌دهنده شخصیت و حوادث زندگی او است. فروغ با سخنانی هنجارستیزانه، گاه حریم باورها و ارزش‌های تثبیت‌شده جامعه را در می‌نوردد و «می‌خواهد تمام محدودیت‌های سنتی را در هم شکند، چرا که خود را در دنیایی از خود بیگانگی می‌یابد که دور و برش را دیواری حصار کرده است» (حسن‌بیگی، ۱۳۸۱: ۱۱۳).

نومیدی‌ها، ترس‌ها و سرخوردگی‌های فروغ در زندگی او را به سوی عصیان کشانده است، اما عصیان او سطحی و کم‌مایه است و از عمق فلسفی و تفکرات عمیق خالی است. «مطالب مطرح شده در *عصیانهای* فروغ حاکی از تأثیرپذیری شتاب‌زده او از فلسفه اگزیستانسیالیسم است و تقابل شیطان و خدا در این شعر یادآور نمایشنامه معروف سارتر؛ یعنی شیطان و خدا است که در آن دو نیروی مطلق با هم در نبردند.

فروغ در این شعر چون نمی‌تواند خود را از قید این مطلق دوگانه رهایی بخشد، از مطلق «خدا» به مطلق دیگر «شیطان» پناه می‌برد» (واعظزاده و قوام، ۱۳۸۹: ۳۷).

با خوانشی دیگر از سروده‌های فروغ در این مجال، می‌توان ابلیس مجموعه عصیان را، نقابی برای خود شاعر دانست؛ فروغ که با شکست در زندگی زناشویی، جدایی از تنها فرزند و سرخوردگی مواجه می‌شود، به درون خود خزیده و با نگاهی یأس‌آلود، به آفرینش انسان و رنج‌هایی که بشر در این کره خاکی می‌برد، می‌اندیشد و با ابلیس که به سرنوشتی شوم دچار شده و مورد قهر الهی قرار گرفته است، هم‌ذات‌پنداری می‌کند، از این‌رو، زبان به شکایت گشوده، آفرینش انسان و عصیان ابلیس را جبر دانسته و انسان و



ابلیس را بی‌گناه و دردمند می‌نامد. او در لوای شیطان عصیان می‌کند و این سرکشی را نه در اختیار خود، بلکه تقدیری می‌داند که در لوح سرنوشت برای او تحریر شده است. اگر ابلیس - یا همان فروغ فرخزاد - که در این‌جا از ورای نقاب ابلیس سخن می‌گوید و در تقدیر و سرنوشت دردناک خود با او همزادپنداری می‌کند، از خود اراده و اختیاری داشت، هرگز این تقدیر را نمی‌پذیرفت، بلکه، با گزینش پدر و مادری دیگر و مسیری متفاوت از اکنون، سرنوشتی بهتر را برای خود رقم می‌زد. بنابراین، ابلیس به نمادی برای تَمرد خود شاعر مبدل می‌گردد و از زبان او، از رنج‌های خود حکایت می‌کند و با پرسش‌های مکرر از خداوند، در پی دستیابی به پاسخ و یا تسکینی است برای رنجی که می‌برد.

#### ۸. نتیجه

پس از واکاوی ابلیس‌خوانی در سروده‌های خلیل حاوی و فروغ فرخزاد، موارد زیر به عنوان مهم‌ترین نتایج پژوهش برشمرده می‌شود:

- شیطان به عنوان اسطوره تَمرد، ایستادگی و صبر در نگاه خلیل و نماد زیبایی و مظلومیت در سروده‌های فروغ با خوانشی متفاوت از بیان قرآنی آن ترسیم شده است. در این مجال، فروغ با احساسی لطیف و زنانه، شراب و عشق و بوی عبیر را به ابلیس نسبت داده است.

- ابلیس سروده‌های خلیل، فرمان‌روایی است مقتدر که در تحمل رنج‌ها شکیبنا بوده و توان بخشش نیرو و طاقت خود را به دیگران دارد، اما ابلیس فروغ، از تقدیر سیاه خود و از اغوای آدمیان ناخشنود بوده و بی‌اختیار به دام مکر گرفتار آمده است.

- ابلیس‌خوانی در سروده‌های خلیل، بیان برشی از تاریخ ناکامی‌های یک ملت و رنج‌هایی است که از اوضاع سیاه و برزخ‌گون جامعه متحمل می‌شود، اما، ابلیس‌ستایی در شعر فروغ، خوانشی فردی و درونی است و می‌توان آن را بازتاب عصیان خود شاعر، شکست‌ها و آزرده‌گی‌های زندگی شخصی او دانست. درواقع، شعر فروغ، عصیان آزادی و فریاد انسانی در بند است و شعر خلیل، ندای وطن‌گرایی به بن‌بست رسیده است.

- درخصوص آبشخورهای مشترک سروده‌های خلیل و فروغ در این مجال باید گفت؛ هردو با آثار رمانتیک‌های غرب آشنایی داشته‌اند و صبغه افکار رمانتیستی در بیان رنج‌ها، پناه‌جویی از ابلیس و فرار از واقعیت‌ها در اشعار این‌دو مشهود است. به بیانی دیگر، فروغ رمانتیکی احساس‌گرا و خلیل، رمانتیکی میهن‌گرا است و نیز اثرگذاری

ستایش ابلیس در سخنان عارفان و اشعار شاعران کهن، بر سروده‌های خلیل و فروغ از فحوای باور به جبر و عدم اختیار ابلیس نزد فروغ و ذکر بیتی از بشار بن برد در گشایش قصیده «صلاة» نزد خلیل نمود می‌یابد و این پیش‌زمینه مشترک منجر به آشنایی‌زدایی از مفهوم قرآنی ابلیس و آفرینش خوانشی نو از این موجود شده است. افزون بر این نگاه اگزستانسیالیستی، سیاه‌نگری و بدبینی حاکم بر اندیشه خلیل و فروغ وجه مشترک دیگری است که بر بیان رنج‌های آنان در لوای خوانش ابلیس اثرگذار بوده است. در واقع تلخ‌کامی‌های دو شاعر در زندگی، چپاول میهن و رنج‌های خلیل و شکست زندگی مشترک و جدایی فروغ از فرزند بر سروده‌های آن دو خطاب به ابلیس اثرگذارده، هر دو به بن‌بست و پوچی رسیده‌اند؛ فروغ بنای سرکشی می‌نهد و خلیل از ابلیس پناه می‌جوید.

- ویژگی برجسته سروده‌های خلیل متناقض‌نمایی، تکرار و ندای پی‌درپی ابلیس است و مشخصه بارز اشعار فروغ دفاع از ابلیس و دیالوگ با خداوند در قالب جملات پرسشی است.

- قصیده «صلاة» بیان‌گر احساس یأس، پوچی و تسلیم خلیل در برابر ظلم حاکم است اما، در عصیان فروغ سرکشی، با پرسش از جبر و سرنوشت محتوم آغاز، با دفاع از ابلیس و تبرئه او به اوج رسیده و در نهایت با تسلیم در برابر خداوند و طلب بخشایش پایان می‌پذیرد. گرچه ناامیدی بر فضای سروده‌های دو شاعر مستولی است، اما تپش و هیجانی که عصیان فروغ منعکس می‌کند، هیجانی افروخته است که شعله‌های آن با تسلیم شدن در برابر حق فروکش می‌کند، درحالی‌که خلیل در آغاز تن به تسلیم می‌دهد و بدون اعتراض، وضع اسفبار موجود را پذیرفته و برای تحمل رنج فراگیر آن، از ابلیس مدد می‌جوید.

### منابع

قرآن کریم.

العلبکی، منیر (۱۹۸۰)، موسوعة المورد، بیروت: دارالعلم للملایین.

ابن برد، بشار (۱۹۵۰)، دیوان بشار بن برد، تحقیق الطاهر بن عاشور، القاهرة: المكتبة الوطنية.

الخطیب، حمد موسی (۲۰۱۵)، «ثنائية الموت والبعث في تجربة خليل حاوي»، مجلة الجامعة الإسلامية للبحوث الانسانية، المجلد ۲۳، العدد ۱، صص ۱-۲۸.

الگیری، دانته (۱۳۷۸)، کمندی الهی، مترجم: شجاع الدین شفا، تهران: امیرکبیر.

حاوی، خلیل (۱۹۹۳)، دیوان خلیل حاوی، بیروت: دارالعودة.

- حتی، فیلیپ (۱۹۷۴)، *تاریخ العرب*، بیروت: دار غنودر للطباعة والنشر والتوزيع.
- حسن بیگی، محمدرضا (۱۳۸۱)، *پری کوچک نمگین (زندگی و شعر فروغ فرخزاد)*، تهران: کورش.
- حقوقی، محمد (۱۳۹۳)، *شعر زمان ما، چاپ یازدهم*، تهران: نگاه.
- دنقل، أمل (د.ت)، *الأعمال الشعرية الكاملة*، بیروت: در العوده.
- رضایی هفتادار، غلامعباس، ابراهیم نامداری و علی اکبر احمدی (۱۳۹۲)، «آشنایی زدایی و نقش آن در شعر»، *ادب عربی*، سال ۵، ش ۲، صص ۶۹-۸۸.
- زارع، سمیه و محمود حیدری (۱۳۹۲)، «آرمان شهر در اندیشه فروغ فرخزاد و نازک الملائکه»، *ادبیات تطبیقی*، دوره ۴، ش ۸، صص ۵۷-۸۷.
- زریاب، عباس (۱۳۶۸)، *ابلیس در قرآن*، تهران: مرکز دایرة المعارف بزرگ اسلامی.
- سلیمی، علی و حسین رضا اخترسیمین (۱۳۹۰)، «تأثیرپذیری شاعران معاصر عرب از مکتب ادبی رمانتیک»، *نقد معاصر عربی*، سال دوم، ش ۱، صص ۱-۲۵.
- سنایی، ابوالمجد مجدود بن آدم (۱۳۸۵)، *دیوان اشعار*، تهران: نگاه.
- سیدان، الهام (۱۳۹۴)، «شانه‌شناسی لایه‌های رمزگان‌ها در داستان قرآنی خلقت آدم<sup>(ع)</sup> با تأکید بر کشف الأسرار میبدی»، *پژوهش‌های ادبی-قرآنی*، سال سوم، ش ۴، صص ۱۴۵-۱۶۹.
- شفیعی کدکنی، محمدرضا (۱۳۸۰)، *شعر معاصر عرب*، تهران: نشر سخن.
- شکری، غالی (۱۹۸۹)، *شعرنا الحديث إلى أين*، الطبعة الثالثة، مصر: دار الشروق.
- صدیقی، کلثوم و حسین ناظری (۱۳۹۰)، «بررسی نمود اگزیستانسیالیسم در شعر خلیل حاوی»، *شناخت، بهار و تابستان ۱۳۹۰*، ش ۶۴، صص ۱۲۷-۱۵۷.
- العقاد، عباس محمود (د.ت)، *ابلیس؛ بحث في تاريخ الخير والشر وتمييز الانسان بينهما من مطلع التاريخ إلى اليوم*، مصر: دار النهضة.
- علوی، رقیه و سیدرضا ابراهیمی (۱۳۹۱)، «خوانش اسطوره شناختی شعر آن روزها اثر فروغ فرخزاد از دیدگاه نورثروپ فرای»، *فصلنامه تخصصی زبان و ادب فارسی*، سال چهارم، ش ۱۳، صص ۸۷-۱۰۴.
- علوی مقدم، مهیار (۱۳۷۷)، *نظریه‌های نقد ادبی معاصر*، تهران: انتشارات سمت.
- فرخزاد، فروغ (۱۳۶۸)، *مجموعه اشعار فروغ*، تهران: انتشارات نوید.
- قنبری، بخشعلی (۱۳۸۷)، «تقریری نو از شیطان در مثنوی»، *نامه الهیات*، سال دوم، ش ۳، صص ۲۲-۴۱.
- محمدی آملی، محمدرضا (۱۳۷۲)، «ابلیس در مثنوی مولانا»، *ادبستان فرهنگ و هنر*، ش ۴۷، صص ۹۰-۹۴.
- مشتاق‌مهر، رحمان و فرهاد محمدی (۱۳۹۴)، «نقش تغییر علت در تأویل قصص قرآنی در متون عرفانی»، *ادب پژوهی*، ش ۳۳، صص ۳۷-۶۰.
- واعظزاده، عباس و ابوالقاسم قوام (۱۳۸۹)، «جلوه‌های مختلف خداباوری در شعر اخوان، فروغ و شاملو»، *جستارهای ادبی*، ش ۶۸، صص ۲۵-۴۹.

- وفایی، بصیر (۱۳۸۶)، «جایگاه و سیر تاریخی ستایش ابلیس در ادب فارسی»، *زبان و ادبیات فارسی*، ش ۹، صص ۱۵۳-۱۸۴.
- ولک، رنه (۱۳۸۹)، «بحران ادبیات تطبیقی»، ترجمه سعید ارباب شیرانی، *نامه فرهنگستان (ادبیات تطبیقی)*، دوره اول، ش ۲، صص ۸۵-۹۸.
- یگانه، فاطمه و علی نجفی ایوانکی (۲۰۱۱)، «أشكال التناص الديني في شعر خليل حاوي»، *دراسات في اللغة العربية وآدابها*، السنة ۲، العدد ۶، صص ۱۳۹-۱۷۰.

**Reference:**

- Alasti, A. (2003). "Representation of the Devil in the Millennium Cinema", binab, No. 1, Pp. 206-216. [In Persian].
- Alaqad, A, M. (D.T). Iblis. Cairo: daronnahzah. [In Arabic].
- Alavi Moqadam, M, (1998). *Contemporary literary critique theories*, Tehran, Samt. [In Persian].
- Alavi, R. (2012). "Reading the Mythological Poetry of Those Days by Forough Farrokhzad from Northrop Fry's View", *Persian language and literature*, No. 13, Pp. 87-104. [In Persian].
- Al-Baalbaki, M. (1980). *Words of Quran*, Lebanon: daroshamiah. [In Arabic].
- Alkhatib, H. (2015). "Death and resurrection in the experience of Khalil Hawi", *Journal of the Islamic University for Humanitarian Research*, No. 1, Pp. 1-28. [In Arabic].
- Durante, A. (2008). *divine comedy*, Tehran: amir kabir. [In Persian].
- Donghol, A. (D.T). *Complete poetic works*, Lebanon: darolawdah. [In Arabic].
- Farokhzad, F, (1989). *Forough's poetry collection*, Tehran: Navid. [In Persian].
- Jafari, M. (2008). *Romanticism in Europe*, Tehran: markaz. [In Persian].
- Hawi, Kh. (1993). *Diwan Khalil Khawi*, Lebanon: darolawdah. [In Arabic].
- Hatta, Ph. (1974). *Arab History*, Lebanon: daroqandoor. [In Arabic].
- Hasanbaigi, M.R. (2002). *Sad little fairy*, Tehran: koorosh. [In Persian].
- Hoqooqi, M. (2014). *Our Time Poetry*, Tehran: neghah. [In Persian].
- Ibn bord, B. (1950). *Bashar bin Bord's court*, Cairo: almaktaba alwataneya. [In Arabic].
- Rezaei haftadar, gh. (2013). "Familiarization and its role in poetry", *Arabic Literature*, No. 2, Pp. 69-88. [In Persian].
- Mohammadi, M. (1993). "Iblis in Rumi's Masnavi", *Culture and Art Literature*, No. 47, Pp. 90-94. [In Persian].
- Qanbari, B. (2008). "New report of Satan in Mathnavi", *Theology letter*, No. 3, Pp. 22-47. [In Persian].
- Salimi, A. (2011). "The influence of contemporary Arab poets on the romantic literary school", *Contemporary Arabic critique*, No. 1, Pp. 1-25. [In Persian].
- Sanaei, M. (2006). *Divan Poems*, Tehran: Neghah. [In Persian].
- Sediqi, K. (2011). "A Survey of Existentialism in Khalil Hawi Poems", *Shenakht*, No. 64, Pp. 127-157. [In Persian].
- Sidan, E. (2015). "The semantics of the layers of codes in the Qur'anic story of the creation of Adam with an emphasis on Kashif al-Asrar Meybodi", *Literary-Quranic Studies*, No. 4, Pp. 145-169. [In Persian].
- Safiei kadkani, M.R, (2001). *Contemporary Arabic poetry*, Tehran: Sokhan. [In Persian].

- Shokri, gh. (1982). *We felt like talking to where*, Cairo: daroshoroogh. [In Arabic].
- Volck, R. (2010). “*The crisis of comparative literature*”, comparative literature, No. 2, Pp. 85-98. [In Persian].
- Yeqaneh, F. (2011). “*The Kinds of Religous Intertextuality in Khalil Hawi Poems*”, Studies in Arabic Language and Literature, No. 6, Pp. 139-170. [In Arabic].
- Zare, S. (2013). “*Ideal City in Thought of Forough Farrokhzad and Nazak al-Malaika*”, Comparative Literature, No. 8, Pp. 57-87. [In Persian].
- Zaryab, A. (1990). *The devil in the Qur'an*, Tehran: Great Islamic Encyclopedia. [In Persian].